



آل احمد (نویسنده) - امیر حسین فردی (نویسنده) - ابوالفضل عالی (گرافیست) - شهید رسول کاظم نژاد (عکاس) - صفار زاده(نویسنده) - حمید سبزواری(شاعر) - مهرداد اوستا(شاعر) - مسعود شجاعی خاهاپی (ارکانونیست) - حبیب الله معلمی (شاعر) - علیرضا قزوینه(شاعر) - محمدعلی گودینی(نویسنده) - علی محمودپژ(شاعر) - اکبر صحرایی(نویسنده) - محمدمهدی سیار (شاعر) - سیمین دخت وحیدی(شاعر) - مولانایان(نویسنده و تصویرگر)

غرب همواره دچار «خود اصل پنداری» بوده است. «ادوارد سعیده» نیز در کتاب «شرق شناسی» بر این نکته صحنه می‌گذارد، به این معنا که غرب خود را اصل و دیگر جوامع را نسخه‌های فرعی می‌پندارد و (از نگاه غربیان) هر چه این نسخه‌های فرعی تلاش بیشتری برای شبیه شدن به این اصل خودپندار انجام دهند از ارزشمندتر و قابل ستایش‌تر می‌شوند. این چنین است که تعریف و تمجیدها یا موضع‌گیری‌های غربیان علیه دولت‌های مختلف صورت می‌پذیرد و با همین دیدگاه است که مباحثی مانند حقوق بشر غربی به عنوان ابزاری برای تشدید فشارهای سیاسی برای دستیابی به نتایج فرهنگی بر حکومت‌ها مطرح می‌شود. ادوارد سعید در افقی گسترده‌تر هر گونه فعالیت مستشرقان ، اعم از پژوهش‌های تاریخی و هنری را از ابزاری در دست استعمار و در خدمت امپریالیسم می‌شمارد. غرب بسا باور «خود اصل پنداری» و برای هر چه شبیه‌تر کردن جوامع دیگر به خویش

راه‌های سیاسی و فرهنگی را توانسان در پیشی می‌گیرد. در راه‌های فرهنگی مباحثی مانند عنوان اخیر داشته است. رمان کشور در مقابله سلیبی با ایجابی با تهاجم و نفوذ فرهنگی است. سلسلی به معنای بسنت راه‌های سیاسی و دیپلماتیک واضح‌تر به منزله تقویت و بسترسازی فرهنگی پیچیده و چند لایه

آیت الله سعیدی شهید راه استکبار ستیز امام خمینی (ره)

■ ناهید زندی‌پژوه



آیت‌الله سعیدی مبارزات مکتبی خود را در زمان آیت‌الله بروجردی آغاز نمود و در همان روزها به خاطر سخنرانیها و افشاگری از روابط رژیم اشغالگر قدس و دربار پهلوی، در آبادان به زندان افتاد که در اثر تلاش آیت‌الله بروجردی از زندان آزاد گردید. با افزایش مبارزات در سال ۱۳۴۱، رژیم سفاک پهلوی سخت به وحشت افتاد، حضرت امام(ره) را دستگیر کرد و در یادگان عشرت‌آباد تهران بازداشت نمود. آیت‌الله سعیدی به همراه جمعی از علما و فضایی قم با هدف اعتراض به خشونت‌های رژیم به ویژه بازداشت امام خمینی(ره) به تهران هجرت کردند، هجرتی که نتیجه آن آزادی امام از زندان بود. نقل انقلابی حضرت امام(ره) در چهار آبان ۱۳۴۳ علیه قرارداد ننگین کاپیتولاسیون، بهانه‌ای دیگر برای رژیم منفور پهلوی بود تا بار دیگر ایشان را دستگیر کند و این بار به ترکیه تبعید کند. با تبعید امام به ترکیه دوران اوج فعالیت آیت‌الله سعیدی آغاز شد. ایشان برای تشریح پیکره نهضت و اعلام خطرات آن به عراق سفر کرد و در کنار مرقد امیرالمؤمنین(ع) به تبلیغ اسلام و انقلاب اسلامی پرداخت. تلاش شبانه‌روزی ایشان در حوزه علمیه نجف، زمینه را برای ورود امام به آنجا مهیا کرد. پس از آن به قم بازگشت و در سال ۱۳۴۵ از سوی مردم جنوب تهران برای اقامه نماز جماعت و سخنرانی به مسجد موسی بن جعفر(ع) دعوت شد. ایشان این دعوت را پذیرفت و مسجد را پایگاه مبارزاتی روحانیون انقلابی قرار داد. نگرش آیت‌الله سعیدی به مسائل سیاسی و جهان از همان زاویه‌ای بود که حضرت امام خمینی(ره) به آن توجه داشت. ایشان آمریکا و اسرائیل را دشمنان اصلی اسلام و ایران می‌دانست و چاره اصلی کار را در بریدن پای این‌دو از منطقه می‌دید. سبک‌فکری سعیدی، ساواک را به این نتیجه رساند که ادامه وضع موجود در مسجد از هر جهت به ضرر رژیم است و بدین جهت تصمیمات زیادی برای او و افرادی که برای اقامه نماز به مسجد می‌رفتند، فراهم کرد؛ اما سعیدی همچنان به تهدیدهای ساواک بی اعتنا بود. به نحوی که خود مأموران ساواک به استقامت سید محمدرضا سعیدی در راه مبارزه خدای تعالی می‌کنند. شاید بهترین توصیف‌ها از مبارزات آن شهید بزرگوار را در بلالای اسناد «سازمان اطلاعات و امنیت» وقت کشور ساواک بتوان پیدا کرد. از سوی دیگر سعیدی از نخستین کسانی بود که در آن برمه به تعلیم و تربیت بانوان و آشنا کردن آنان به احکام اسلامی مبادرت ورزید، این اقدامات در شرایطی صورت می‌گرفت که تمام تلاش رژیم شاه در جهت ابتلال و کشتادن زنان به فساد و تباهی بود. آری سخنان تند، نامه‌ها و بیانیه‌های افشاگرانه آیت‌الله سعیدی به دستگاه پهلوی را به وحشت انداخت. رژیم که از ارتباط سعیدی با امام مطلع بود، از ترس گسترش اعتراضات، سعیدی را به زندان می‌اندازد، غافل از اینکه مؤمن در زندان هم مؤمن است. در نهایت ساواک در شرایطی قرار گرفت که مهار کردن سعیدی را برای آینده رژیم امری ضروری دانست. رژیم برآن بود تا با کشتن این روحانی مجاهد، ضرب ستمی به دیگر علما و روحانیون نشان دهد. براین اساس طرح قتل آن مجاهد نستوه را در شامگاه روز ۲۱ خرداد ماه ۱۳۴۹ به اجرا درآورد و قلبی را که سالیان دراز به عشق اسلام و امام خمینی می‌تپید برای همیشه از کار انداخت. بعدها در پشت قرآن جیبی شهید آیت‌الله سعیدی وصیت‌نامه‌ای به خط ایشان بدست آمد که در بخشی از آن چنین نوشته است: «در زندگی با هم متحد باشیم و برای دنیا با هم اختلاف نکنید... به هر کسی که با من خواهد زحمت فاتحه‌خوانی برایم بکشد بگویند در عوض، یک مسأله یاد بگیرد و عمل کند...»

است. اگرچه می‌توان گفت که آنها برای راهکارهای سیاسی و دیپلماتیک که برای فشار بر جوامع دیگر ترسیم می‌کنند نیز تمهیداتی فرهنگی برای بسترسازی می‌انديشند. برای نمونه در موضوع تعطیل کردن برخی از احکام دین هم فشارهای سیاسی را در پیش گرفته‌اند و هم به مدد عوامل داخلی خود در نشریات به بسترسازی فرهنگی آن اندیشیده‌اند. به همین خاطر است که رهبر معظم انقلاب تهاجم و نفوذ فرهنگی را بسیار خطرناک‌تر خواندند؛ چرا که بدون بسترسازی فرهنگی دیگر انواع نفوذ بسیار سخت و یا حتی ناشدنی می‌نماید. در چنین فضایی نقد و بررسی عملکرد سازمان‌های فرهنگی از اهمیت خاصی برخوردار است. چنانکه نقد و منتقد می‌توانند مسیرهای رفته و پیش‌رو را چنین که هست و چنان که باید باشد به مسئولان ذی‌ربط بنمایاند.

در این میان بیشترین انتظار از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نهادهای زیر مجموعه آن به عنوان بزرگ‌ترین نهاد فرهنگی کشور در مقابله سلیبی با ایجابی با تهاجم و نفوذ فرهنگی است. سلسلی به معنای بسنت راه‌های سیاسی و دیپلماتیک واضح‌تر به منزله تقویت و بسترسازی برای گسترش فرهنگ و

ایرانی – اسلامی؛ چنانکه در اساننامه «بنیاد شعر و ادبیات داستانی ایرانیان» نیز بر آن تاکید شده است. امروزه بررسی فاصله بسیار میان اهداف تعریف شده در اساننامه و عملکرد این دست نهادهای بسیار حائز اهمیت است. این بنیاد در ابتدا تنها با رویکرد ادبیات داستانی تاسیس شد. لزوم و اهمیت بسترسازی و تقویت آثار ادبی در حوزه رمان و داستان و در حالی که با سیل ترجمه آثار ادبی روبرو بودیم



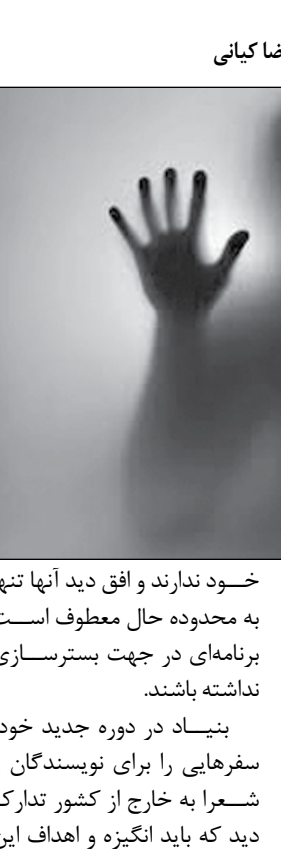
انگیزه اصلی شکل‌گیری این بنیاد بود. چرا که رمان نقش عمده‌ای در تمدن سازی غرب در قرون اخیر داشته است. رمان نه تنها در تمدن سازی غرب نقش داشته بلکه یکی از نمودها و ابزارهای اشاعه و صادرات فرهنگ غرب به دیگر جوامع است. در چنین شرایطی است که کارویژه وزارت فرهنگ و

ارشاد اسلامی و نهادهایی مانند بنیاد شعر و ادبیات داستانی بیش از پیش نمودار می‌شود. اما این نهادهای چقدر در مسیر اهداف کلان فرهنگی کشور و هدف‌های اساننامه‌ای خود حرکت کرده‌اند؟! پس از روی کار آمدن دولت یازدهم و تغییرات گسترده در تمام سطوح مدیریتی کشور، بنیاد شعر و ادبیات داستانی نیز با مدیریت جدید دستخوش تغییرات بزرگ شد. این تغییرات

چنان بود که گویی زلزله‌ای در این بنیاد رخ داده است، تقریباً تمام فعالیت‌هایی که از قبل دنبال می‌شد تعطیل شد و دست‌آوردهای پیشین بنیاد به آرشیو و بایگانی رفت. تمام کارشناسان و بسیاری از کارمندان این بنیاد نیز از این تغییر مدیریت در دولت یازدهم بی‌نصیب نماند و تقریباً تمام آنها (به جز دو یا سه

نفر) از این بنیاد به شیوه‌های مختلف بیرون فرستاده شدند و بدین ترتیب «بنیاد شعر و ادبیات داستانی ایرانیان» وارد مرحله تازه‌ای شد. در این مرحله بسیاری از فعالیت‌های پیشین بنیاد از قبیل انتشارات و نشریات آن تعطیل شد. اینکه این فعالیت‌ها در دوره‌های قبل تا چه اندازه موفق عمل کردند در حوصله این مجال نمی‌گنجد اما آنچه اکنون می‌توان به آن پرداخت این است که مدیریت جدید بنیاد در تعطیل کردن این فعالیت‌ها چه کارهای تازه‌ای را براساس اهداف کلان فرهنگی نظام و اساننامه‌ای بنیاد پی گرفته است؟

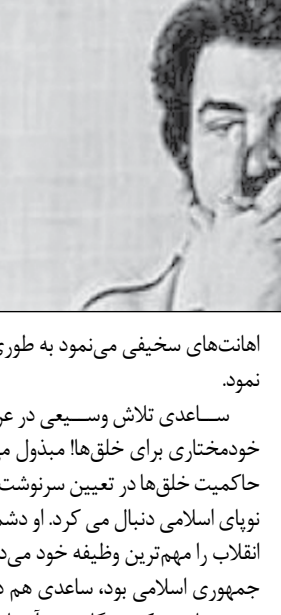
فعالیت‌های بنیاد در دوره جدید با بودجه‌ای که در اختیار دارد به برگزاری چند شب شعر با عنوان «تر انگیزان» و برگزاری چند جایزه مانند جشنواره شعر فجر و جشنواره جلال تقییل یافت. برگزاری شب شعر به در نظر گرفتن چگونگی اجرا امری پسندیده است اما به واقع نمی‌توان آن را کاری در زمینه امری پسندیده است اما به واقع قیل دنیال می‌شد تعطیل شد آورد و متأسفانه بیشتر این دست فعالیت‌ها بیشتر رزومه سازی برای نهادهای فرهنگی است چرا که وقتی این‌گونه شب‌های شعر را نه تنها سازمان فرهنگی بلند شهرداری تهران و فرهنگسراها



که اشخاص و افراد نیز برگزار می‌کنند. توقع از نهادهای فرهنگی مانند بنیاد شعر و ادبیات داستانی بسیار بیشتر از اینهاست. مثلاً اینکه این بنیاد می‌توانست با همکاری آموزش و پرورش به شناسایی و کشف استعدادها در میان نوجوانان و جوانان متعدد به اقدام مورد بررسی قرار بگیرد. اینکه سفر به خارج از کشور برای چند نویسنده چه دستاورد فرهنگی می‌تواند داشته باشد؟ و اینکه در قبال بودجه‌ای که از بیت‌المال صرف این گونه سفرها می‌شود چه چیزی عاید فرهنگ و هنر ایرانی – اسلامی شده است؟ بگذریم از اینکه اکثر این سفرها را در شکل و محتوا با هیچ یک از اهداف اساننامه‌ای بنیاد نمی‌توان منطبق کرد.

خود ندارند و افق دید آنها تنها به محدوده حال معطوف است برنامه‌ای در جهت بسترسازی نداشته باشند. سفراهایی را برای نویسندگان و شعرا به خارج از کشور تدارک دید که باید انگیزه و اهداف این اقدام مورد بررسی قرار بگیرد. اینکه سفر به خارج از کشور برای چند نویسنده چه دستاورد فرهنگی می‌تواند داشته باشد؟ و اینکه در قبال بودجه‌ای که از بیت‌المال صرف این گونه سفرها می‌شود چه چیزی عاید فرهنگ و هنر ایرانی – اسلامی شده است؟ بگذریم از اینکه اکثر این سفرها را در شکل و محتوا با هیچ یک از اهداف اساننامه‌ای بنیاد نمی‌توان منطبق کرد.

به بهانه تجلیل سلسله وار از یک نویسنده ساعدی؛ از همکاری با ساواک تا حمایت از منافقین!



هفته گذشته و به بهانه سالمرگ غلامحسین ساعدی، موج گسترده‌ای از تجلیل و بزرگداشتن این نویسنده در برخی از رسانه‌های داخلی و خارجی به راه افتاد. در این میان، رسانه‌های متعلق به افراد وابسته به بیت‌الله بیش از دیگران سعی کردند تا به ساعدی ادای دین کنند! اما به راستی، غلامحسین ساعدی کیست و دارای چه سوابقی است؟ آنچه می‌خوانید، خلاصه‌ای است از زندگی و فعالیت‌های ساعدی که پیش از این در جلد هشتم مجموعه کتاب‌های «بیمه پنهان» (صفحات ۴۳ تا ۸۱) به طور مفصل تری منتشر شده بود:

ساعدی بعد از چاپ چند اثر برزننده در روزنامه‌ها و مجلات، اولین مجموعه قصه‌اش را در سال ۱۳۳۴ به بازار کتاب می‌فرستد. ساعدی این دوره از زندگی‌اش را با تقلید مستقیم و مشخص از صادق هدایت سپری می‌کند و تا آنجا تحت تاثیر گرایش نهمیلیستی کارهای هدایت واقع می‌شود که همانند او تصمیم به خودکشی می‌گیرد و برای این کار «سپانور» هم فراهم می‌کند. ساعدی در مورد این تقلید کورگانه می‌گوید: «خنددار است که آدم در سنین بالا، به بی‌مایگی و عوی بودن خود پی می‌برد، ریشه ظریف روح نرمنند کاذب هم تحمل یک تلنگر کوچک را ندارد. چیزی که جایی نوشتند و من غرق در ناامیدی مطلق شدم. سپانور هم فراهم کرده بودم که خودکشی کنم. ولی یک پروانه حیرت‌آور، در یک سحر مرا از مرگ نجات داد.»

ساعدی به‌عنوان نمایش‌نامه‌نویس، پیش از هرچیز مدیون حمایت‌های رژیم پهلوی و همکاری با اداره تئاتر وزارت فرهنگ بود. او از معدود نمایش‌نامه‌نویسان ایرانی بود که هرچه می‌نوشت و هرچه در حوزه نمایش تولید می‌کرد، فوراً از سوی وزارت فرهنگ و هنر پهلوی خریداری می‌شد و توسط گروه‌های مختلف و فعال در اداره تئاتر برای اجرا در صحنه آماده می‌گردید.میزان حمایت رژیم از ساعدی طوری بود که او اواسط دهه چهل، اکثر سالن‌های نمایش تهران در سخنر کارهای او قرار گرفت و با اینکه گروه‌های تئاتر شهرستانی و دانشجویی، هر یک کار و نوشته‌ای از وی را در دست تمرین داشتند.

از نیمه دوم دهه چهل پای ساعدی به عرصه سینما و فیلمسازی هم کشیده شد و برخی از نوشته‌هایش به صورت فیلم به بازار سینمای ایران عرضه گردید. لاقال از چهار داستان او فیلم ساخته شده که فیلم‌نامه همه را خود او نوشت. در ایامی که همزمان با زمزمه تشکیل کانون نویسندگان ایران و جلسات آن بود، به دعوت «بهرداد پهلبد» به وزارت فرهنگ و هنر پهلوی رفت و با سمت نمایش‌نامه‌نویس به استخدام روزمرز آنجا درآمد. بلافاصله به سفر مطالعاتی اروپا اعزام شد. وی درباره چگونگی ارتباط خود با پهلبد، در تاریخ ۲۲ تیر ۱۳۴۹ به نسرین فقیه می‌گوید: «قرار است من فردا به ملاقات آقای پهلبد بروم و پنج هزار تومان قرار است به من بدهد.»

با توجه به حساسیت ساواک نسبت به تشکیل کانون نویسندگان، ساعدی نیز مورد توجه این سازمان قرار گرفت، چرا که وی از اعضای لیتیک کانون نویسندگان ایران و پرورش‌دهندگان و سامان‌دهندگان چهره‌های چمونیستی و عناصر لایق این کانون بود. در تاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۴۹ ق‌رم استخدام وی به عنوان مأمور مخبر در ساواک تنظیم گردید تا از طریق عمویش تیمسار ساعدی – مدیرکل پنجم ساواک – در حضور یکی از مسئولان ساواک دستور به همکاری گردد.

مصاحبه ساعدی با تلویزیون ملی ایران در خرداد ۱۳۵۲ و تعریف و تمجید وی از انقلاب سفید شاه و ملت! و کرامات‌ها هشداره آریامه‌را نقطه عطفی در زندگی اوست. مدارک بسیاری از ارتباط رسمی و مستقیم غلامحسین ساعدی با پرویز ثابثی (مقام امنیتی ساواک) حکایت دارد. همچنین ساعدی علاوه بر همکاری با ساواک از تباط نزدیکی با نویسندگان کتاب در آمریکا داشت.

غلامحسین ساعدی علی‌رغم ارتباطی که در این سالها با ثابثی برقرار کرده بود، به علت شرایط موجود در جامعه و ارتباطاتی که با افرادی از قبیل هزارخانی از اعضای گپ‌رای کانون نویسندگان ایران – و... داشت در سال ۱۳۵۲ مورد قهر قرار گرفت و بازداشت شد! در گزارشی از ساواک چنین است: «غلامحسین ساعدی به لحاظ اخلاقی بسیار فاسد و در آریانه‌ها فردی زن‌باز، مریض، دائم‌الخمر، خیالپاش، خراف‌افرق، کور، دروغ پرداز و... توصیف شده است.» بعد از یک دوره کوتاه حبس، ساعدی با نگارش نامه‌های متعدد به دنبال آزادی خود بود؛ تاویر نامه مورخ ۱۳۵۲/۳/۲۳ به ثابثی خود حاوی مطالبی است که به وضوح روشنگر چگونگی مناسبات ساعدی خواهد بود: «جناب آقای ثابثی مقام محترم امنیتی فرصت نادری که به این حقیر داده شد تا مستقیماً با خود سرکار عالی صحبت کنم برایم باور کردنی نبود بیشتر به این دلیل، مسئولانی که مرتب یادآوری می‌کردم به‌هیچ صورت مورد توجه مأمورین امنیتی موقع بازجویی قرار نمی‌گرفت چرا که تنها شاهد اصلی در این قضیه خود جنابعالی هستید... افسردگی بسیار شدیدی عارض من شده‌بود. تقریباً عین مرده‌ها بودم و به

و اما جشنواره‌هایی که در دو سال اخیر برگزار شده و برگزیده‌ها و داوران آن بیشتر از سایر عملکردهای بنیاد شعر و ادبیات داستانی ایرانیان در رسانه مختلف مورد ارزیابی و نقد قرار گرفته است، اینکه «شکل، محتوا و چگونگی اجرای این جشنواره‌ها و برای نمونه این مسود اخیر یعنی جشنواره جلال چقدر با نام و اهداف آن همخوانی داشته است؟» بیشترین حجم انتقادات را به خود اختصاص داد. از طرف دیگر گروهی از کارشناسان و منتقدان دعوت از چهره‌هایی که کمترین نسبت را با ادبیات متعدد و آرمانگرا دارند از تناقضات آشکار میان اهداف و عملکرد بنیاد دانسته‌اند. برگزیده‌های این جشنواره‌ها در چند سال اخیر مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته‌اند و رویکرد مدیران وزارت ارشاد و بنیاد شعر و ادبیات داستانی به واسطه محتواهایی که برگزیده شد روشن و واضح است اما نکته‌ای که در جشنواره اخیر یعنی جشنواره جلال در چگونگی اجرا به چشم آمد بی‌زمانگی و عدم هماهنگی بود. شتاب‌زدگی بنیاد در مسیر جشنواره جلال بیش از پیش ظاهر شد و اختتامیه این برنامه نیز با هماهنگی مجری وجود آمده تبدیل شد. این در حالی است که سران و مدیران دولت یازدهم همواره بر طبل سیاسی و جناحی نکردن فضای ادبیات کوبیده‌اند.

ناچار (با عذر فراوان) به میخوارگی پناه بردم و گاه آنقدر افراط می‌کردم که از خود بی‌خود می‌شدم... ولگردی و زندگی کلامبی صرف تا این که بهار سال گذشته انتشارات امیر کبیر پیشنهاد کرد که من نشریه ایروندی برایش دربیاورم. خود من نقش یک سانسورچی بسیار شدیدی را به عهده گرفته بودم. حتی می‌توانم را قبل‌برای بازدید و هر جا که خط و علامتی می‌زدند به‌طور کامل حذف می‌کردم... چه تمهت‌هایی که به من زده نشد... مرا آدم مرتجع، منحرف و پول دوست، کسی که قلمش را غلاف کرده و ساکت شده به انواع دشنام‌ها و تمهت‌ها آلودند... حتی شایع کردند که والاحضرت اشرف سهام انتشارات امیر کبیر را ابتیاع کرده‌اند و ماهی سسی هزار تومان بهد حق می‌گیرم... همان قول و قراری که حضوراً داده بودم مجدداً به خاطر مبارک می‌آورم و زندگی این دو سه ساله اخیر را... و در یکی از نوشته‌های دیگر می‌نویسد: «از تنها سفارت‌خانه‌ای که تا امروز برای من نامه آمده سفارت اسرئیل در تهران است که یک دو بار برای شام و کوکتل دعوت کرده بودند.»

با فعال شدن متحد کانون نویسندگان ایران به همراه اعضای آن در جلسات شب شعر انجمن ایران و آلمان شرکت کرد و درست در هنگامه آوج‌گیری انقلاب اسلامی در ایران، در تیر ماه سال ۱۳۵۷ به دعوت انجمن قلم آمریکا و ناشران آمریکایی به این کشور سفر کرد. در آنجا کنفرانس‌هایی برای وی ترتیب داده شد تا به بررسی اوضاع سیاسی ایران بپردازد؛ وی سپس به انگلیس رفت و در انتشار نشریه ایرانشهر با احمد شاملو همکاری کرد.

ساعدی در اواخر دی ۱۳۵۷ به ایران بازگشت و در شورای اضطراری ماه‌های پایانی حکومت پهلوی که با حضور شاه تشکیل می‌شد، شرکت کرد تا راهکارهای مهار انقلاب را به بحث و بررسی بگذارد.

غلامحسین ساعدی از شاخص‌ترین چهره‌های ضدروحانیت بود و در مقالاتی که علیه نظام مقدس اسلامی می‌نوشت به دفعات و مکرراً به ساخت مقدس امام خمینی(ره)

اهانت‌های سخیفی می‌نمود به طوری‌که بدترین توهین‌ها را به حضرت امام(ره) نمود. ساعدی تلاش وسیعی در عرصه تبلیغات برای تجزیه کشور تحت عنوان خودمختاری برای خلق‌ها مبذول می‌داشت و این کار را نه از سر اعتقاد به حق حاکمیت خلق‌ها در تعیین سرنوشت خود که از روی ابتلا به ایجاد مشکل برای حکومت نوپای اسلامی دنبال می‌کرد. او دشمنی با نظام اسلامی و حکومت برآمده از دل انقلاب را مهم‌ترین وظیفه خود می‌دانست و در هر جا که احتمال ضربه‌به‌د جمهوری اسلامی بود، ساعدی هم در آنجا حضور داشت.

ساعدی که روزگاری در آستانه پیروزی انقلاب، مردم و جوانان را به پرهیز از خشونت راهنمایی و تشویق می‌کرد، بعد از انقلاب و در خرداد ۱۳۶۰ که سراغ از حرکت علنی نظامی گروه‌های شکست خورده، به ویژه صدور اعلامیه سیاسی – نظامی سازمان مجاهدین خلق (منافقین) بود، ناگهان ماجراجو شد و به همکاری در گروه‌ها پرداخت.

وی به همراه ۱۲ تن دیگر از روشنفکران هم‌الگای‌اش نظیر باقر بهرام، محمدعلی سپانلو و... بیانیه‌ای خطاب به مسعود گرویی، سرکرده گروهک تروریستی مجاهدین خلق صادر کرد. نکته مهم این است که ساعدی در شرایطی به یاری سازمان منافقین رفت که ملت ایران درگیر جنگ تحمیلی از سوی عراق بود و بیش از هر چیز به آرامش در داخل کشور نیاز داشت. اما جریان روشنفکری بیمار ایران به مسائلی نظیر هجوم نظامی ارتش بعثی عراق و درگیری ارتش و نیروهای انقلابی با عناصر تجزیه‌طلب در کردستان و گنبد و خوزستان، مطلقاً اهمیت نمی‌داد.

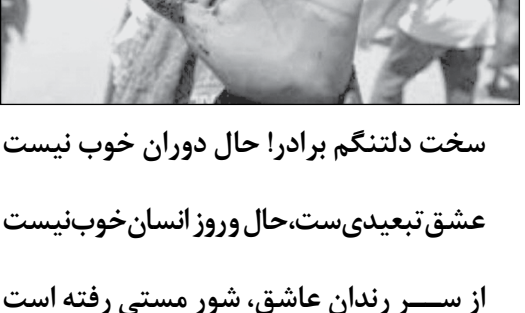
ساعدی بعد از یک‌سال زندگی مخفیانه در ایران به پاکستان گریخت و در فروردین ۱۳۶۱ وارد پاریس شد. وی در پاریس تحت تاثیر دوری از ایران و قرار گرفتن در کنار منافقین، دوباره به فعالیت‌های سیاسی روی آورد و با تصور مبارزه با جمهوری اسلامی، گاهنامه «لقبیا» را راه اندازی نمود و آن را پایگاه عناصر فراری و ضد انقلاب قرار داد. همچنین مصاحبه‌های متعددی با بی‌بی‌سی و سایر رسانه های غربی علیه جمهوری اسلامی دارد. در پاریس در پی رابطه نزدیکی او با منافقین داشت تا اواخر عمرش برای نشریه «شورا» که متعلق به آنان بود، مقاله می‌نوشت.

ساعدی در آذرماه سال ۱۳۶۴ در پاریس خودکشی کرد. وی به صورت افراطی معتاد به الکل بود همین اعتیاد عاقبت او را از پای درآورد و به گورستان برد. معده‌اش خونریزی کرد. پس از خونریزی او را به بیمارستان رساندند، اما معالجات درباره وی موثر واقع نشد و او به خاطر همین عارضه جان داد. پس از مرگش در کنار هم‌های خود «صادق هدایت» در گورستان «پولاشر» مدفون شد.بعد از مرگ ساعدی منافقین و سلطنت‌طلب‌ها در خارج از کشور به تعریف و تمجید و او پرداختند تا جایای که اعضای شورای منافقین و مسعود و مریم رجوی بر سر گور او در پاریس حاضر شدند.

شعر

عشق پیروز است

■ رضا اسماعیلی



سخت دلتنگم برادر! حال دوران خوب نیست

عشق تبعیدی‌ست، حال‌رورز انسان خوب نیست

از سر رندان عاشق، شور مستی رفته است

ساقی و می نیست، حال می پرستان خوب نیست

فصل پاییز است و فصل برگ‌ریزان بهار

در غیاب بوی گل، حال گلستان خوب نیست

سخت آلوده ست در فصل زمین، آب و هوا

از تب آلودگی، محصول باران خوب نیست

صور اسرافیل جنگ است این‌که می‌آید به گوش

گشته حال و روز این دنیا بر پیشان، خوب نیست

عصر دَجّال است و مولانای بیدل، بی چراغ!

شجر اغ معرفت کو؟ حال عرفان خوب نیست

عصر دَجّال است و عصر خولی و ابن زیاد

حال و روز بوذر و مقداد و سلمان، خوب نیست

می‌تراشد بار دیگر بُت بشر، از زور و زر

بر خدای خویش انسان، کرده‌عصیان، خوب نیست

و اما بعد :

بسا تمام این مصائب، عاشقمِ — زندگی

تا شقایق هست، ناشکری مسلمان! خوب نیست

«صبح نزدیک» است، شکی نیست، فردا روشن است

شُکوه از چرخ فلک، ای حضرت جان! خوب نیست

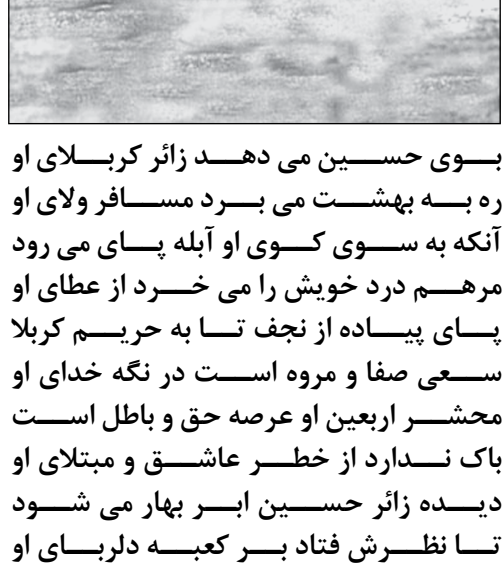
صبح نزدیک است و آن سردار می‌آید ز راه

گر نباشی از ظهور او غزلخوان، خوب نیست

عشق پیروز است، شکی نیست، پیروز است عشق

عشق پیروز است، وقتی حال شیطان خوب نیست

محشر اربعین



بوی حسین می دهد زائر کربلای او ره به بهشت می برد مسافر ولای او آنکه به سوی کسوی آبله پای می رود مرهم درد خویش را می خرد از عطای او پای پیاده از نجف تا به حریم کربلا سعی صفا و مروه است در نکه خدای او محشر اربعین او عرصه حق و باطل است باک ندارد از خطر عاشق و مبتلای او دیده زائر حسین ابر بهار می شود تا نظرش فتاد بر کعبه داربای او همره زائران شود راهی کربلای او ■ مسعود ایمانی (صورت) - گیلان